

[illegible][illegible]

تراهی از ذوق شیر نری همان محو حلاوت باشد  
 بر شمار گلانی بوسه دادن و صعلت باشد  
 نه تنها شد با هم گشتگر از موعن شیرینی  
 به بین در شربت صاف هم بهار تخم ریحان را  
 به جای پرسی نایش شربتی بپزد و نوش جان کن  
 دل من از جلال البری هم چون اندر  
 تماشا هم اگر چه برین تا بد نر که است  
 قلم شد نیشگر در دستم از جوش حلاوت  
 که بنشانند بطور بهرای او جوش حرا  
 که دارد خور دن شیر و شکر بسیار حکمت

[illegible]

[illegible]

و من بعد از آنکه از فضل یکدم آب و از غلظت یکبار  
در دو دست آب بشوید

بشدت بکوشد  
روغن و آب و سرکه در آن بپزد  
و بنفشه را بر آن نشاند و بپزد  
و بنفشه را بر آن نشاند و بپزد

نیست گر مان روغن موهود بفضیلت اگر مرا خوانند ریوژی نشن در حساب بگیر	ما را با خوش است آب بر کنند از شکر کبابی راستی گفته ام حساب
روغن پای موهود	

دیدم در علم شیرینی حرفان بکشد ما به بر خور خم می بیند یاران ما به آفت در در زنا که برنی نازک خست گر به شش ستانی و وقتا آخری خط صعود چون پیشم آوردند طرای مجتبت گر بلیست دارد از خولای تر فرموده است شکی دارد نظر بر خوان احسان دوش از درگاه حق بخاشتم شرب و بر از گلانی و ببار نیسکه و فو فی خوشم	کرده ام کیست برتری را بنجامین آفتابی جلو در کشد و لباس کرده ام و شوق میگرد و برنگ و در ز باشد خوردن مان خطاها فال قبی آنها المشاق قد حار لا شکت عن نقده عمل می توان فاشتر و ایا آنها الاحباب بن من اکثر دل میگفت از درون سینه این مجتبت آخنان که سر قمری در رخ گل
---	---

دیده است سحر و خواران چیست بذبح تشنگیم گشت که در آب گدخت سپین بروی چپای بدیده انسان غرض ز مرسم بر سات او و بدوست همین بتا ش از عجیب برگزیده است چرا نه و اله دیدار نیسکه باشد سرتیاز و ارادت ما و بود مارا	من اصلاح گزشتم سلاح یاران چیست که واقف است که این گلعد از ان چیست که میوه صال شکر حالت نزاران چیست بگر نه آنچه تمید ابرو باران چیست چو خند قوت دل جان نور دیده است دل که قمری آن سر و قد کشیده است جلای اریخ بازار زر خرید و است
--	--

بشدت بکوشد  
روغن و آب و سرکه در آن بپزد  
و بنفشه را بر آن نشاند و بپزد  
و بنفشه را بر آن نشاند و بپزد

بشدت بکوشد  
روغن و آب و سرکه در آن بپزد  
و بنفشه را بر آن نشاند و بپزد  
و بنفشه را بر آن نشاند و بپزد



[illegible][illegible]

بگذارد و مخلوق کرده  
آن بچسباید و رشت خام  
بدانش آن بچسباید  
و هر گاه بخت بگذارد  
سبب بخت  
از کج چسباید  
چسباید

[illegible]

دوم بگوید از دست  
روغن شود رخ دیگر راویان  
سرخ کند بعد از آن باره تر شده  
از کار دو باره باره تر شده  
نقش بر آرد اما نقش یاد ام را در گنجینه نماید  
ببینم آثار آمد انداخته شک نماید  
بعد از آن نقش یاد ام را ساید در روغن  
بیان کند بعد از آن نقضید نشود  
خود عید بنده ای که کمال

کتابت بعد از آن که این کتاب در دسترس  
باشد و اگر کسی بخواهد این کتاب را  
از دسترس دیگران ببرد و یا آن را  
در جای دیگر بگذارد باید از دست  
مادرش بخواهد و اگر کسی بخواهد  
این کتاب را از دسترس دیگران  
ببرد و یا آن را در جای دیگر  
بگذارد باید از دست مادرش  
بخواهد و اگر کسی بخواهد این  
کتاب را از دسترس دیگران ببرد  
و یا آن را در جای دیگر بگذارد  
باید از دست مادرش بخواهد

کتابت بعد از آن که این کتاب در دسترس  
باشد و اگر کسی بخواهد این کتاب را  
از دسترس دیگران ببرد و یا آن را  
در جای دیگر بگذارد باید از دست  
مادرش بخواهد و اگر کسی بخواهد  
این کتاب را از دسترس دیگران  
ببرد و یا آن را در جای دیگر  
بگذارد باید از دست مادرش  
بخواهد و اگر کسی بخواهد این  
کتاب را از دسترس دیگران ببرد  
و یا آن را در جای دیگر بگذارد  
باید از دست مادرش بخواهد

و قیامت که از جانشینان و دوستان  
آب فلفله و مشک و گلاب انداخت  
ز غفران و مشک و گلاب انداخت  
بیک پا و منقش باد ام متشکر انداخت  
آینه نموده در سینی بکار و در  
نموده و نوز نایف و فلفله  
سکافای اول لیون  
لیون کاغذی که با رنگ طعام  
کاغذی که با رنگ طعام  
کک سانه و سینه و سینه  
بگذارد و از آنجا که آب بکار و در  
و بعد از آن که این کتاب در دسترس  
باشد و اگر کسی بخواهد این کتاب را  
از دسترس دیگران ببرد و یا آن را  
در جای دیگر بگذارد باید از دست  
مادرش بخواهد و اگر کسی بخواهد  
این کتاب را از دسترس دیگران  
ببرد و یا آن را در جای دیگر  
بگذارد باید از دست مادرش  
بخواهد و اگر کسی بخواهد این  
کتاب را از دسترس دیگران ببرد  
و یا آن را در جای دیگر بگذارد  
باید از دست مادرش بخواهد

<p>تینا بروج نیست بر شیر و شکر لایق در فکر آش و فلفله چه افتاد و عیش گر لوز رنگ رنگ بود از راوی خامس است بهر شیر رسا دل دهم</p>	<p>با جبهه بشینه بود بیشتر لایق با نان روغنی است مریا اگر لایق باشد ز شیر باغ بهارم سقر لایق کا نوقت خرم ست و غذا سر لایق</p>
<p>بندم نیشکر شد در خیال نیشکر بانات و قند اتم روزگار خوش یک جلای کرد از دنیات او شیر خلق چوب محض است این آن شیرین و زون کی بود یارب که بایا و دانی روز و شب میشود جان پدر خرم ز اولاد کجا میفر و شند حلوا است بشاخ جلای و ساقی عرذ چه زیبا عروسی بود اکبر عوض کردن با ششی با کباب سپیده دم که بخوان سیر و کباب میشاهدان غم عاشق اگر نمی باشد کیسکه صاحب چتر نیست جانی میگوید مرا که کباب همین است و غمهاش همین چرا نه نیشکر از خرم می بخورد بقصر من سیه کی رسد اگر چه باشد</p>	<p>بست آخر اینک میجویم حال نیشکر خیر و برکت ده خداوند ابا نیشکر دوستان دیگر سید از کمال نیشکر سرور آری چه نسبت بانها نیشکر بگذرد در هر خطه ام در شغف نیشکر نازنی پدیدست و قوی بر حال نیشکر لشکر ده بمن درد دانت سحر رسا دست خواهم سیم باشد اگر چه رعنا نگاری بود و گاشکر چه سودای خوب است با یکدیگر دلم صلا میگوید و شیرین بود و شیر مغز است چرخ از زرد و سینه پاک جو که چیست مرتبه جم چه شوکت نفوذ که میکند بکجول شیر حور با جو که آل او همه مقبول آمد و منظور مغز آمد و با اختیار در جمهور</p>

باز که این کتاب در دسترس  
باشد و اگر کسی بخواهد این کتاب را  
از دسترس دیگران ببرد و یا آن را  
در جای دیگر بگذارد باید از دست  
مادرش بخواهد و اگر کسی بخواهد  
این کتاب را از دسترس دیگران  
ببرد و یا آن را در جای دیگر  
بگذارد باید از دست مادرش  
بخواهد و اگر کسی بخواهد این  
کتاب را از دسترس دیگران ببرد  
و یا آن را در جای دیگر بگذارد  
باید از دست مادرش بخواهد









بهر که که بلیقین دان که شیر باشد	بهر از منی اگر طبع من کند نصیبت
طعام هر چه بود لا زرش میساکن	چنانچه در عزل نادر و لیت نظارت
مگر غارت از وطن و مکر دارد	اگر گشته است میان چنین ترکان
رویت قاف	
آهین ز دوری نیست برل من شاق	که از فراق نبات است طبع من ناام
کجاست کاپی و لکنو کجا یارب	که بر تند و نیاتم زدن مشتاق
عیش گزینن نقد اد جمع و خیر زمین	که از محاسبه بیشتریم همه بیاق
چه لائق است از احباب بخل شیرینی	بیانات فرو دارد و قیاد از ذاق
رویت کاف تازی	
دوش دیدم بسته محبوب جانر اسینه پاک	گنجینهش زنی فدایا بستی من اداک
شریت نار از کفن محبوبه ام آمد بدست	فلتھا ابد اخیل فاکت اشربت دکناک
ناسیانی حال دل پرسید از من گفتش	کان قبلی کل حال متعاضا سواک
خیر مقدم آمدی با اینها و خبر پزه	مرحبا یا جامع الاحباب قدر جویا
رویت لام	
در سختن علو ای تکران بکاشی کیل	الوقت سنیف فایع هند سباد ادرلیل
بیرانه سرهم گشت شوق حلا و نازدم	در پیری افزون شیشوم مرم طلال
گر با شکر قدسیم سفره شد عیش کن	عند مصفاق ماکد راین رنجور اناهی
بنیش جوازا مان بود و قی با حلا	الموت یاقی بعثت و البصره قی لعل
رویت میم	
شب تمنای مرغ غریب تماشا کردم	برخ خویش ز فردوس در می اگر
یونزدی دگر قنوج بسیار آمد	شب بجزخ اعجم و در اچر تماشا کرد

[illegible]

[illegible][illegible]





[illegible]

[illegible]

مجلس ششم  
گوشه ای از دیوار  
در میان دو درخت  
که یکی از آنها  
بسیار قدیم است  
و دیگری جدیدتر  
است و هر دو درخت  
از نوع کاج هستند  
و در کنار آنها  
چندین سنگ قبر  
قدیمی قرار دارد  
و در پس زمینه  
تپه‌ای دیده می‌شود  
که با گیاهان پوشیده  
است و در فاصله  
کمی دورتر یک ساختمان  
کوچک سفید رنگ  
قرار دارد.

[illegible]

تفصیل شعر ملا جامی	
شبهی شیرین کلامی از سر درد ز باخم و صفت آن دلدار بشنید ز هر جانب بخت و جوی او شد دل گرفتار انا دیده رویش جو ایش داد کای از عشق خالی	سر و صفت شکر پوره همیکرد ز تاب شوق او بر خویشن چمید ز بس مشتاق حسن روی او شد برینسان باشی اندر بخت و جوش مگر نشنید این بیت خالی
نه تنها عشق از دیدار خیزد بسا کن دولت از گفتار خیزد	
خردیات	
رزد بزدل بردانده را نیشکر یاران کز از رخ جوار ازاد تنه اندوق قند و ملائی و شکرم مخمر کجا بمجد ای پشه چندی خوش است طالب علو ایدیه و آمل بر آن خوانی که شیرینی نه بینی مده شد دوش ز دست خویشین دوشی طالب نیشکر بود دل من علو تو بمن زیاده دادی	دو دل یک شود بشکند کوه را عاقبت ز آسیب دندان بر سر نواید من بنده مزرع و حسن مزرع غم طوطی صفتم ای همایون قندی که گر بجه کلم آید دو چست بنماید سر دست تو زان کوتاه تر عصا خواهد شد از نیشکر شکام پیا بسط الله طسه ابد طوبی لک ایحیا القسیم
قطعات	
چو بر خوان شما سیرینی نیست مزرع بایدم در خوان گفت	مرا ای دوستان دارید معذور مرا گر بود نور علی نور



درین ایام نزهت فرجام طوطی شکرین مقال بر طبق لسان تحمید چراغ تابش  
 شیرین نوازی قلم حلاوت لبیان لغت بگوشه نگردد و کرد و دیوان حلاوت بنیان  
 و آفتاب مذاق شیرین کلامی همی شکرستان خیال ذوقی بگرا می در مطایف  
 منجبتاب اهل علم و سربان نامی و گرامی دیار طبعی نول کشور صاحب ملک  
 طبع او ده اخبار بهار بهیج انشائی بهیج اجری مثالبی اپریل شش  
 عیسوی قالم طبع را محو و رنگ شکر گره دانید و  
 و در شاب حلاوت ابدی و شریعت  
 سرمدی در کام بان ثنائان  
 حکایت

از عشق من خضر همه مستم گویند مرا عاشق علوی هستی تا خورده حلاوت و در جهان کبیت من کم خورم و تو بیش علوی و شکر عاشقی چیست بر زغال سحران بودن کیسه خالی سحری دکان مثنائی رفتن	بل در غلبه شکر چه مستم شکر نتران بود که مستم آنکس که شکر خورده چون بیت پس فرق میان من و تو چیست نقد در باطن و در پی سمان بودن نیست و اصل کسی غیر ایشان بودن
---	--

# خاتمه

درین ایام نزهت فرجام طوطی شکرین مقال بر طبق لسان تحمید چراغ تابش  
 شیرین نوازی قلم حلاوت لبیان لغت بگوشه نگردد و کرد و دیوان حلاوت بنیان  
 و آفتاب مذاق شیرین کلامی همی شکرستان خیال ذوقی بگرا می در مطایف  
 منجبتاب اهل علم و سربان نامی و گرامی دیار طبعی نول کشور صاحب ملک  
 طبع او ده اخبار بهار بهیج انشائی بهیج اجری مثالبی اپریل شش



درین ایام نزهت فرجام طوطی شکرین مقال بر طبق لسان تحمید چراغ تابش  
 شیرین نوازی قلم حلاوت لبیان لغت بگوشه نگردد و کرد و دیوان حلاوت بنیان  
 و آفتاب مذاق شیرین کلامی همی شکرستان خیال ذوقی بگرا می در مطایف  
 منجبتاب اهل علم و سربان نامی و گرامی دیار طبعی نول کشور صاحب ملک  
 طبع او ده اخبار بهار بهیج انشائی بهیج اجری مثالبی اپریل شش